

گزارش جلسه نقد و بررسی کتاب

«تاریخ فلسفه: قرن هفدهم»

ضرورت ترجمه متون کلاسیک

اشاره،

چندی پیش جلد چهارم تاریخ فلسفه امیل بریه با عنوان «تاریخ فلسفه قرن هفده» با ترجمه اسماعیل سعادت روانه بازار نشر شد. پیش از این هم مجلداتی از این مجموعه در سال ۱۳۳۷ به کوشش دکتر مهدوی با عنوان «تاریخ فلسفه قرون وسطی و دوره تجده» و در سال ۱۳۵۳ با ترجمه علیرضا داوودی به نام «دوره یونانی و دوره انتشار فرهنگ یونانی» منتشر شده است. جلسه بررسی جلد چهارم این مجموعه با حضور اسماعیل سعادت، دکتر کریم مجتهدی و کامران فانی در محل شهر کتاب مرکزی برگزار شد.

رضا داوودی اردکانی نیز به این جلسه دعوت شده بود، اما نتوانست حضور پیدا کند و نامه‌ای برای برگزارکنندگان فرستاد. آنچه می‌خوانید بیان نظرات سخنرانان دوباره امیل بریه و آثار لوست.

فانی: خاستگاه شرقی فلسفه

امروزه می‌توان بسیاری چیزها را در تاریخ آن دانست و شناخت. تمام تاریخ فلسفه از قرون وسطی تا قرن بیستم مجموعه‌ای از نقل آرای حکما و فلاسفه بوده‌اند، مسئله اصلی بسط اندیشه است که روح زمانه را منعکس می‌کند. ربط و ضبط اندیشه و فراز و فرود آن نیاز داشت که نگاه انسان به گذشته عوض شود و مفهوم پیشرفت و ترقی را بپذیرد.

در گذشته معتقد بودند که «مدینه فاضله» اثر پلای گدشتگان است ولی در قرن ۱۵ و ۱۶ آنچه عصر پلای نامیده می‌شود، آینه است و بالطبع هر چیز نویی بهتر از کهنه است.

امیل بریه دقیقاً معتقد بود که تاریخ فلسفه جزو لوازم شناخت فلسفه است و در مقدمه کتابش مفصلاً لزوم تاریخ فلسفه و وظیفه آن را بیان می‌کند. او برای تاریخ فلسفه سه هدف اصلی قائل است. اول اینکه منشأ فلسفه کجاست و حدود زمانی و مکانی آن کجا قرار دارد؟ هدف دوم اینکه بدانم فرق فلسفه با علوم و فنون عقلی در چیست و چه چیز آن را متمایز از دیگر فرآیندهای فکری انسان می‌کند؟ و سوال آخر اینکه آیا فلسفه از تطور و تکامل منظمی برخوردار بوده است یا نه؟ اولین موارد را از وظایف اصلی هر مورخ فلسفه می‌داند و خود معتقد است که در این کتاب به هر سه موضوع نظر داشته است.

در پاسخ سوال اول، او نه تنها یونان را منشأ فلسفه نمی‌داند بلکه شرق را به عنوان خاستگاه اصلی آن معرفی می‌کند بخصوص مصر، بین النهرین و ایران. او معتقد است که یونانیان کمتر به کشف فلسفه و بیشتر به شرح و توضیح آن پرداخته‌اند.

بریه در توضیح هدف دوم بیان می‌دارد که در گذشته فلسفه شامل تمام تفکرات انسان و همه علوم حتی شعر و هنر بود، اما فلسفه حقیقی تنها زمانی وجود خواهد داشت که حاوی تفکر مستدل و روحی انتقادی باشد. امیل بریه تأکید دارد که تفاوت فلسفه و تفکر دینی و علمی در روح انتقادی فلسفه نهفته است. در حقیقت به عقیده او علم باید با تکنولوژی اثبات شود و زمانی که به واسطه همین روش امری را پذیرفت روحیه انتقادی را به کناری می‌نهد.

در پاسخ به سوال سوم امیل بریه باید از خود بپرسیم که آیا ما در قرن بیستم از نظر بیان مطالب فلسفی متکامل‌تر از گذشته هستیم یا نه؟ بریه معتقد است که فلسفه باید گذشتن از این فراز و فرود را نشان دهد.

هر فلسفه‌ای بخشی از حقیقت را دربر دارد و سیر دیالکتیکی خاص خود را طی می‌کند. در واقع هدف اصلی بریه در نوشتن چنین تاریخ فلسفه‌ای نشان دادن

این سیر فلسفه است.

در مورد بریه من اعتقاد دارم که بعضی از آثار دیگر او خیلی مهتم هستند. تاریخ فلسفه بریه یک تاریخ عمومی و همان زندگی‌نامه نویسی فلسفه است. بریه در کتاب تاریخ فلسفه خود صحبتی از فلسفه شرق به میان نیاورده و حتی در مورد فلسفه غرب هم جای جای فلسفه بیژانس حس می‌شود.

کتاب دیگر او درباره فلسفه رواقیون بسیار سودمند است و می‌توان گفت مقدمه‌ای است مناسب برای شناختن فلسفه رواقی که البته هنوز ترجمه نشده باقی مانده است، گرچه ترجمه جناب سعادت غبطه‌انگیز است اما بهتر بود ایشان کوشش خود را در مسیر ترجمه آثار دیگر بریه صرف می‌کردند.

بنده در دوران جوانی کتاب میکال آثر اثر رومن رولان را به ترجمه جناب ایشان خوانده‌ام و البته ترجمه تاریخ فلسفه کاپلستون ایشان هم به یادماندنی است. آقای سعادت در امر ترجمه شیوه متعادلی دارد آنچه‌آنچه که به رغم استفاده از همه اصطلاحات فلسفی، خواننده احساس غرابت با متن نمی‌کند، چه در مورد واژگان و چه ساختار کلام. در ترجمه ایشان هیچ اصطلاح خودساخته‌ای نیست و در انتخاب واژگان ذوق بسیار خوبی دارند و مجموعه ساختار جملات و نحو کلام هم در کمال شیوایی و روانی است.

حرف آخر من راجع به اسپینوزا است. فصل مربوط به او در این کتاب حدود ۲۵ صفحه است. آقای سعادت با ترجمه خود اسپینوزا و کتاب اخلاقیات را به روشنی به خواننده می‌شناساند و نشان می‌دهد که اسپینوزا در مورد روش فراتر از دکارت می‌رود.

سیر زندگی فلسفه فومنی یکدست نیست

گرچه فلسفه متولی ندارد ولی در چارچوب آموزش، متخصص دارد و در حقیقت فلسفه یک تخصص است. بحث تاریخ فلسفه هم بحثی است تخصصی. در این زمینه این سوال پیش می‌آید که چرا در عهد باستان چیزی به نام

خودش ندارد. من به سهم خودم فکر کردم که بد نیست تا جایی که بضاعت اجازه می دهد سعی کنم و وقت را صرف این کار نمایم، به همین دلیل سراغ بریه رفتم. البته این کار را به پیشنهاد و تشویق دکتر مهدوی انجام دادم.

داوری: پایه گذار جهان متجدد

بسیار متأسفم که نمی توانم در مجلسی که با حسن تشخیص خود برای ادای احترام به استاد عزیز آقای اسماعیل سعادت ترتیب داده اید، شرکت کنم. انتشار ترجمه بخش «قرن هفدهم تاریخ فلسفه» بریه فرصت بسیار مناسبی برای ترتیب این مجلس است زیرا در کنار هم قرار گرفتن عنوان فلسفه قرن هفدهم با نام امیل بریه و اسماعیل سعادت می تواند معنی دار باشد. فلسفه قرن هفدهم بنیاد فلسفه جدید است. درست بگویم جهان متجدد در قرن هفدهم پایه گذاری شده است یا لاقفل این قرن از حیث مظهریت در پنج قرن تاریخ جدید نظیری ندارد. این قرن نه فقط قرن بیکن و دکارت و گالیله و اسپینوزا و نیوتون است (از شاعران و نویسندگان نامی نمی برم) بلکه جمع همه گوناگونی ها و تعارض ها و تفاوت های جهان جدید را در آن می توان دید. در فلسفه اسپینوزا تامل کنیم. شاید هر آنچه در تاریخ ۵۰۰ ساله جدید ظهور کرده است، در آن بیابیم. از اینکه بگردیم نام بریه در میان مورخان فلسفه نام بزرگی است و تا جایی که من می دانم تاریخ فلسفه بریه یکی از مهمترین و معتبرترین کتب تاریخ فلسفه است. در حدود ۴۰ سال پیش بخش یونان و روم این کتاب ترجمه شده و خلاصه های از بخش قرون وسطای آن را هم که مرحوم آقای دکتر مهدوی از سال ها پیش برای درس فلسفه قرن وسطای رشته فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران فراهم آورده بودند، اخیراً چاپ شده است. اینک بخش دیگر و شاید چنانکه عرض کردم مهمترین بخش کتاب (لااقل برای ما) به قلم مترجمی توانا به فارسی درآمده است. کسی مثل من که با فلسفه عمر بسر برده است، نمی تواند از تجلیل و تعظیم مردی مثل استاد سعادت خوش وقت نباشد و دریغ نخورد که چرا در مجلس احترام حاضر نبوده است. البته این غیبت عین من است و گرنه استادان گرانمایه ای که در مجلس حضور دارند بهتر از من گفتنی های مناسب مقام و مجلس را خواهند گفت. ما اکنون بیش از هر زمانی به تفکر فلسفی و مطالعه دقیق و عمیق فلسفه و سیر تاریخی آن نیاز داریم. فلسفه مسائل هر روزی زندگی ما را حل نمی کند اما می تواند جایگاه ما را در جهان به ما بشناساند تا بدانیم که کیستیم و در کجا قرار گرفته ایم و چه می توانیم بکنیم. توجه کنیم که کتاب بریه با وصف انسان و تلقی قرن هفدهم از او آغاز شده است. در این قرن بود که بشر جدید که بعدها بشر فاورستی خوانده شد، خود را در فلسفه دکارت و هابز و اسپینوزا و لاک بازشناخت. در زمان ما اگر فلسفه نتواند به نحوی واسطه مسائل جهان را حل کند، بدانیم که بدون فلسفه شاید هیچ مسئله ای از مسائل عمده حل نشود پس چگونگی از مردی که نیم قرن عمر خود را صرف نشر و تعلیم فلسفه در این کشور کرده است، ستایش نکنیم؟ من هم برای اینکه غیبت خود را تا حدی تدارک کرده باشم با این یادداشت به شما و حاضران در مجلس شما و مخصوصاً به استادان و بالخصوص به استاد عزیز جناب آقای اسماعیل سعادت سلام و احترام می کنم و سر تعظیم در آستانه فلسفه فرود می آورم.

بی اخلاقی فرد را در معرض کار انجام شده قرار می دهد. کتاب بین برنیوسوم، حقوقدان هلندی و ماکیاوولی مقایسه می کند و به تعارضی بسیار زیبا می رسد چرا که ماکیاوولی هر گونه حق را از انسان سلب می کند در حالی که برنیوسوم حقوق زیادی را برای انسان قائل است. امیدوارم کتاب آقای سعادت را دانشجویان بخوانند، چون به نظر من بهترین کتاب در زمینه فلسفه قرن هفدهم است.

سعادت: لزوم ترجمه متون کلاسیک

ابتدا باید بگویم که اکثر اصطلاحاتی که من در این کتاب به کار برده ام از دایره المعارف فارسی دکتر مصاحب گرفته ام و چون به هر حال این اصطلاحات وارد دانش ما شده، بهتر است از همین واژگان خاص مورد استفاده در این دایره المعارف استفاده کنم.

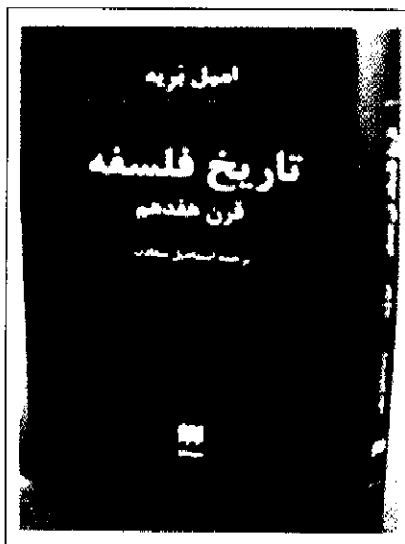
من چون دعوی فلسفه دانی ندارم، هدفم از ترجمه این کتاب تعلیم فلسفه نبود و صرفاً به جهت علاقه شخصی و اینکه دوست دارم آنچه می فهمم به دیگران هم منتقل کنم، صورت گرفت. فکر می کنم یکی از کمبودهای جامعه ما در عرصه فرهنگی عدم ترجمه متون کلاسیک به زبان فارسی است. به نظر من ترجمه این حقوق نیاز به یک اهتمام ملی دارد. زمانی یک دانشمند ژاپنی گفته بود که لاقفل تا پایان قرن ۱۹ همه متون کلاسیک به زبان ژاپنی ترجمه شده اند، در حالی که در ایران، ما حتی ترجمه اثر این سینیای خودمان را هم به فارسی نداریم. فلسفه ما تا حدود زیادی وابسته به فلسفه ارسطوست، با این همه هنوز بسیاری از آثار ارسطو هم ترجمه نشده باقی مانده است. باید در ایران نهضتی در جهت ترجمه این آثار ایجاد شود. در زمان وزارت مهندس میر سلیم قرار شد سازمانی تاسیس شود که آثار کلاسیک را به فارسی ترجمه کند ولی نیمه کاره رها شد. ما امروز درباره آثار کلاسیک مقاله می نویسیم در حالی که خود متن را در اختیار نداریم. یعنی کسی که در فرانسه یا انگلیس به زبان خودش متن را در اختیار دارد از درک بهتری نسبت به موضوع برخوردار است تا ما. مثلاً یک دانشجوی فرانسوی رشته فلسفه به متافیزیک ابن سینا به زبان خودش دسترسی دارد ولی دانشجوی خودمان دسترسی به همین کتاب به زبان

تاریخ فلسفه وجود نداشت؟ علتش روشن است، زیرا برای مردم باستان آنچه گذراست نمی توانست کامل باشد و چیزی که مشمول مرور زمان می شود به درد نمی خورد. در حقیقت این یک سنت قدیمی است که آن چیزی کامل است که تغییر نمی کند. فرهنگ علمی و فلسفی یونان باستان مبتنی بر مهار کردن زمان است. تمام جهان شناسی آنان برای این است که همه چیز را نگهدارند، حتی افلاطون مثل را مقوم علم قرار می دهد برای اینکه ابدی است. اما در نقطه مقابل این تفکر ارسطو همه چیز را به حرکت در می آورد. ارسطو می گوید باید ذات را تعریف کرد از نظر او آنچه باقیو است باید حرکت کند. آنچه در جهان جدید به وقوع پیوسته این است که آنچه ازلی و ابدی است واقعی نیست و واقعیت آن چیزی است که در حرکت است. پس فلسفه بودنش در حرکت است. زندگی ما مجموعه ای از این سیر و حرکت است. ریشه های این تفکر جدید در قرن ۱۷ و ۱۸ ایجاد شد و نخستین کسی که آن را مطرح کرد ولتر بود. در این بحث ذات امور در حرکت درونی شان مهم است و این در حقیقت بیان سیر زندگی فلسفه است. در این سیر نمی توان به مسئله کمال پرداخت؛ نمی توانیم بگویم چون فلسفه در تاریخش شکل می گیرد، کامل می شود، بدین ترتیب می توان گفت فلسفه جدید الزاماً کامل تر از فلسفه قدیم نیست بلکه مرحله ای از جریان کلی زندگی فلسفه است.

اما اگر فلسفه تغییر نکند و دچار رکود شود دیگر فلسفه ای وجود نخواهد داشت و با توجه به این موضوع تاریخ فلسفه اهمیت فوق العاده ای پیدا می کند. فلسفه در این معنا که فعلیت دارد فعال است و این فعلیت معادل هستی فلسفه است. از این منظر می توان فهمید افرادی که فکر می کنند ورود فلسفه معادل رکود علم است، اشتباه می کنند.

تاریخ فلسفه بریه کتاب بسیار مهمی است و از چند نظر اهمیت دارد. اولاً قرن ۱۷ (قرن کلاسیک) جنبه عجیبی دارد چرا که پس از دوره نوزایی و تجدید حیات فرهنگی غرب در عصر رنسانس قرار دارد. در دوره این تجدید حیات فرهنگی نوعی از هم پاشیدگی مسائل و مفاهیم دیده می شود که این بی سامانی حتی به امور دینی هم سرایت می کند، مانند آنچه در دستنوشته های کالوین می بینیم که نظرات مختلفی ارائه داده و عملاً کلیسا در حال از بین رفتن است. در حقیقت در این دوره فیلسوف مدرسی نداریم، اینها افرادی هستند که درس نمی دهند و مدرس نیستند. اینها بیشترشان در زندان اند و راجع به عصر خود نظریه می دهند. اما در قرن ۱۷ همه چیز به سمت نظم و عقلانی شدن حرکت می کند. این عصر، دوره شکاکیت و بازگشت به عقل و اصول فکر کردن است. در بخشی از کتاب که به این دوره پرداخته، به فرانسویس بیکن برمی خوریم که آگاهی کاملی از علوم طبیعی دارد. در این بخش از کتاب بیکن از به استخدام در آوردن طبیعت سخن می گوید. او از لغت Form استفاده می کند که منظورش نه شکل و صورت بلکه خواص و خاصیت کار است. دانشمند کسی است که خواص طبیع را جست و جو می کند و به من کمک می کند که زندگی کنم. او نه فقط طبیعت بلکه انسان ها را هم به استخدام در می آورد.

وقتی من کتاب آقای سعادت را خواندم، متوجه شدم که تاکنون مطالب زیادی بوده که من متوجه نشده بودم. مثلاً در مورد ماکیاوولیس مشخص می شود که



پیامدهای معناشناختی انسان

مازیار بقایی

- افعال گفتاری: جستاری در فلسفه زبان
- جان آر. سرل
- ترجمه: محمدعلی عبداللہی
- ویراستار: مصطفی ملکیان
- ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
- چاپ اول: ۱۳۸۵
- ۱۴۰۰ نسخه
- ۴۰۷ صفحه
- ۲۸۰۰ تومان

«جهان آنگونه تقسیم می شود که ما تقسیمش می کنیم و وسیله عمده ما برای تقسیم آن، زبان است. مفهوم ما از واقعیت بر محور مقولات لفظی ما دور می زند.»

جان سرل - فلسفه زبان

بی گمان، سخن گفتن توانایی بارز و متمایز انسان است. تحلیل فعل سخن گفتن از جنبه زیستی و طبیعی کار چندان دشواری نیست، اما به لحاظ معناشناختی مستلزم پدیده های شگفت انگیزی است. ما با خروج مشتق اصوات از دهان و بانگداشتن علامتی بر کاغذ، اخبار، توصیف، امر، نهی، پرسش

و افعال دیگری از این دست انجام می دهیم و سخن خود را به اوصافی چون یا معنا، بی معنا، صادق و کاذب متصف می کنیم. تحلیل این پدیده های زبانی که شأن معرفت شناختی و فلسفی دارند یکی از دغدغه های اصلی فیلسوفان، به ویژه فیلسوفان تحلیلی در قرن بیستم بوده است.

مطالعه زبان به مثابه موضوعی مستقل و بررسی آن به روش عقلی روشن ساخت که زبان چنان که در ابتدا می نماید موضوعی ساده و آسان نیست، بلکه بسیار پیچیده و دشوار است. به همین دلیل در این قرن حجم بسیاری از مطالعات فلسفی به این موضوع اختصاص یافت، به نحوی که بسیاری از فیلسوفان، زبان را محور فلسفه دانستند و قرن بیستم را قرن فلسفه زبان اعلام کردند.

فلسفه زبان در اصل شاخه ای از فلسفه است که جنبه های عام و کلی زبان را توصیف و تبیین می کند؛ یعنی به مسائلی می پردازد که اختصاص به زبان خاصی ندارند، بلکه در هر زبانی صادق اند. مسئله معنا، حکایت، حمل، صدق، ضرورت و مانند اینها جزو مسائل فلسفه زبان اند.

کتاب هر ابعیت و کلاسیک «افعال گفتاری» پژوهشی در قلمرو فلسفه زبان است که با نگاه فلسفی استقلالی تحلیلی به زبان می کوشد تا با عرضه نظریه ای جامع، پرسش های اصلی این حوزه را فلسفه را پاسخ گوید.

فلسفه تحلیلی زبان

تلاش بعضی از فیلسوفان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به نهضتی فلسفی منتهی شد که از آن به فلسفه تحلیلی (analytic Philosophy) تعبیر می شود. فلسفه تحلیلی را به صورت دقیق و درست نمی توان

تعریف کرد. آنچه می توان گفت صرفا این است که فلسفه تحلیلی یک نهضت و جریان فلسفی است که در خود گرایش ها، مکاتب و نحله های متفاوتی را جای داده است. تحولات مختلف در این فلسفه را با دو نگاه می توان بررسی کرد:

الف) نگاه تاریخی؛

در این نگاه مبنا و معیار مطالعه یک جریان و پدیده، تاریخی است که در آن پدیده مورد نظر رخ داده است. از این نظر معمولا آغاز دوران فلسفه تحلیلی را اواخر قرن نوزدهم، درست زمانی که فرگه کتاب مفهوم نگاری را در سال ۱۸۷۹ نوشت، دانسته اند و پایان آن را اوایل دهه شصت قرن بیستم و انتشار کتاب پژوهش های فلسفی ویتگنشتاین و آغاز دوران معاصر فلسفه تحلیلی می دانند.

کتاب افعال گفتاری یکی از کتاب های کلاسیک متاخر فلسفه تحلیلی است.

ب) نگاه روش شناختی

این نگاه به بررسی

رابطه زبان و واقعیت و زبان و ذهن می پردازد. این رویکرد با این پرسش سر و کار دارد که چگونه معنای مولفه های یک جمله معنای کل جمله را تعیین می کند؟ کارهای فیلسوفانی چون راسل، ویتگنشتاین، کارنپ، کواین و دیوید سن ذیل این رویکرد جای می گیرند. اینان هششان معضوف به این است که شرایط لازم احراز صدق گزاره ها را به دست دهند و نسبت میان معنا و صدق را تعیین کنند.

معنای زبان

تلفی جدیدی که ویتگنشتاین در کتاب تحقیقات فلسفی از زبان ارائه کرده است، پس از او در دو حوزه فلسفه «زبان و فلسفه» ذهن آثار و نتایجی به بار آورد که در زمینه فلسفه تحلیلی زبان تحول چشم گیری به شمار می آید.

ویتگنشتاین از ما می خواهد که زبان و معنا را با توجه به مقاصد گویندگان و نحوه کاربرد آن فهم کنیم. تاکید او بر این نکته که زبان از مقوله فعل است و تنها یکی از صور مختلف فعالیت های انسانی است، در حوزه فلسفه زبان بسیار مهم تلقی شد. در تلفی جدید از زبان، انسان دیگر چون یک نقاش تصویرگر نیست که صرفا وضع امور را حکایت کند، بلکه سخن گفتن و ارتباط زبانی یکی از افعالی است که انسان به دلیل اینکه موجودی اجتماعی است می تواند انجام دهد. زبان یکی از نهادهای اجتماعی است که هر نهاد اجتماعی دیگری به آن نیاز دارد.

نظریه افعال گفتاری که این کتاب تبیین و توضیح آن را به عهده دارد، بی گمان از آرا و انظار ویتگنشتاین متاخر تاثیر پذیرفته است. سرل به وضوح به این تاثیر اشاره کرده است. البته وی این نظریات را به تمام و کمال پذیرفته و نظراتی مانند اینکه «معنا همان استعمال» است را نقد کرده است و نقدهش نیز تا حدودی با توفیق همراه بوده. براساس نظریه افعال گفتاری واحد زبان، فعل گفتاری است نه جمله، واژه و یا هر تعبیر زبانی دیگر. آنچه در این نظریه مهم است تجزیه و تحلیل فعل مضمون در سخن است که در حقیقت، تعیین کننده معناست و با تحقیق

این فعل ارتباط زبانی حاصل می شود. بدین ترتیب، تحلیل فعل مضمون در سخن، در حقیقت، تحلیل معناست که متقوم به دو عنصر است؛ یکی قصد گوینده و دیگری قرائن دادها و قواعد زبانی ای که انسان برای ابراز مقاصد خود وضع می کند. بنابراین انجام موفق و تام افعال گفتاری به معنای ایجاد معناست. در حقیقت، معنا پدیداری اجتماعی است؛ زیرا فعل گفتاری و ارتباط زبانی اساس پدیده ای اجتماعی است که در بسیاری از موارد علاوه بر قصد گوینده و علائم و نشانه های زبانی به اعتبارات اجتماعی و واقعیت های نهادی دیگر غیر از زبان نیز نیاز خداست.

واقعیت های نهادی

سرل در کتاب افعال گفتاری، واقعیت را به دو قسم تقسیم می کند: واقعیت طبیعی، واقعیت نهادی. واقعیت های طبیعی واقعیت هایی اند که وجودشان از وجود انسان مستقل است. قله دماوند یک واقعیت طبیعی است. چه انسان وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد، قله دماوند وجود دارد. واقعیت های نهادی واقعیت هایی اند که وجودشان به وجود انسان و اعتبار او وابسته است. اگر عقلا براساس مصالح و مفاسد خود اعتبار نکرده بودند که این تکه های کاغذ در جیب من «پول» باشند، آنها پول نبودند، بلکه صرفا کاغذهایی مانند بقیه کاغذها بودند. به تعبیر دیگر، اگر نهاد پول و اقتصاد که نهادی انسانی است وجود نداشت، این کاغذها پول نبودند. وابستگی گفتار به «واقعیت های نهادی» را می توان از طریق مثال «وعده» درک کرد. انجام فعال گفتاری «وعده» در زبان های مختلف با استفاده از قرارداد های زبانی مختلف انجام می شود؛ برای مثال در فارسی می گویم: «من قول می دهم که...» انگلیسی زبان ها می گویند: «I Promise» و به زبان فرانسه گفته می شود: «Je Promets» همه این جمله ها، نشانه ها و علائم زبانی مختلف برای فعلیت و تحقق یک چیز به کار می روند و آن فعل گفتاری وعده است، زیرا تمام این علائم و نشانه ها برای بیان و ابراز قاعده واحدی است که عقلا در مورد تحقق وعده اعتبار کرده اند. این قاعده به زبان خاصی اختصاص ندارد، بلکه مربوط به نهاد انسانی وعده است. این مثال نشان می دهد که یکی از عناصر اصلی تحقق بسیاری از افعال گفتاری و وجود نهادهای اجتماعی قرائنی است.

کتاب «افعال گفتاری» که شرح و بسط نظریه افعال گفتاری است سعی می کند تحلیلی دقیق و جامع از رابطه زبان و ذهن به دست دهد و در عین حال، این پرسش اساسی و مهم را که «زبان چگونه با واقعیت مرتبط می شود؟» دریافت و وسیع تری طرح کند و پاسخ گوید. بدین ترتیب پرسش اصلی کتاب افعال گفتاری این است که چه چیزی به انسان این امکان را می دهد که مشتق اصوات از دهان خارج کند و سلسله ای از علائم و نشانه ها بنگارد که دارای پیامدهای معناشناختی خیره کننده ای چون معناداری، بی معنایی، صدق و از جمله رابطه انسان با واقعیت باشد؟

کتاب «افعال گفتاری» نوشته جان آر. سرل با عنوان فرعی «جستاری در فلسفه زبان» در سال ۱۹۶۹ در شمار کتاب های انتشارات دانشگاه کمبریج انتشار یافت و به سرعت در محافل علمی با اقبال مواجه شد. از زمان انتشار تاکنون تقریبا هر سال تجدید چاپ شده و به بیش از ده زبان مهم دنیا ترجمه شده است. این کتاب جزو کتاب های کلاسیک فلسفه زبان به حساب می آید و در دوره های مختلف دانشگاهی به عنوان کتاب درسی دانشجویان گنجانده شده است.

ترجمه فارسی این کتاب به همت محمدعلی عبداللہی به همراه مقدمه عالمانه ای از سوی وی، در اختیار دانش پژوهان قرار گرفته است.

گذر از واقعیت و ارزش

- دوگانگی واقعیت / ارزش
- هیلری پاتنم
- ترجمه: فریدون فاطمی
- ناشر: مرکز
- ۲۶۸ صفحه
- چاپ اول: ۱۳۸۵
- ۲۰۰۰ نسخه
- ۳۸۰۰ تومان



هیلری پاتنم، فیلسوف مشهور معاصر که بی شک یکی از ۱۰ فیلسوف برجسته آمریکا در قرن بیستم است، در این کتاب اعتقاد به تفکیک قاطع بین واقعیت و ارزش را که نزد برخی از مکاتب فلسفی عمده این قرن از اصول بدیهی و انکارناپذیر شمرده می شده، به چالش می خواند و آن را گذر از

یک تمایز مفهومی بی ضرر به یک دوگانگی ناپذیرفتنی ستاقی یکی می شمارد. او واقعیت و ارزش را در هم تنیده و حتی معرفت به واقعیت ها را به متنی بر معرفت ارزش ها می داند. استدلال های محکم و اغلب بدیع او و تحلیل های نافذانه او از نظرات برخی از فیلسوفان معروف معاصر، با عنایت به زمینه های متنوعی چون فلسفه علم و فلسفه اخلاق و اقتصاد، ذهن خواننده را در بطنی زنده و چندجانبه درگیر می کند. در باب اینکه ارزش چیست، اگر نخواهیم همچون ناواقعی گرایان منشا ارزش را به امری رازآمیز و بیان ناپذیر تبدیل کنیم، می توانیم بگوییم هر آنچه نیازی یا خواست انسان را برآورده کند یا به برآورده شدن آن کمک کند ارزش دارد و این یک ارزش واقعی است که بستگی به کیفیت ها و حاصلات ها و خصوصیت های آن امر بیرونی دارد و نه به برداشت ذهنی ما. به گونه ای دیگر یا با اتکا به بار معنایی واژه ارزش، می توان گفت هر آنچه نوع یا فرد انسان حاضر است برای به دست آوردن آن چیزی را از دست بدهد یا کوشش کند، ارزش دارد.

نیازها و خواست ها انواع گوناگون دارند و می توانند معنوی یا مادی، عینی یا ذهنی باشند. آنچه نیاز مادی ما را برطرف می کند، ارزش مادی دارد و آنچه نیاز ذوقی ما را برطرف می کند، ارزش زیباشناختی دارد و آنچه نیاز معرفتی ما را برمی آورد ارزش معرفتی دارد. بدین ترتیب می بینیم که ارزش گستره وسیع انواع مختلفی دارد.

هستند کسانی که از ارزش فقط مفهومی معنوی مراد می کنند و ارزش های مادی را ارزش نمی شمرند یا نوع فروتری از ارزش می شمارند. این بیشتر بدان دلیل است که امروزه مفهوم «ارزش» کمابیش جانشین مفاهیم «خیر» یا «فضیلت» شده و هنوز بار معنایی آن واژه ها برای آن باقی مانده است، در حقیقت وقتی می گویند ارزش، در واقع فضیلت را در ذهن دارند، اما در واقع امر، چنانکه پیشتر گفتیم، کاربرد واژه ارزش برای امور معنوی در ابتدا کارکردی استعاری و موخر بر کاربرد آن برای امور مادی بوده است. برخلاف آنچه در بدو امر ممکن است گمان شود، کسانی هم که از ارزش برداشتی معنوی را در ذهن دارند غالباً

مدافع عینیت و واقعیت ارزش ها هستند و تاکید دارند ارزش ها ساخته و پرداخته ذهن ما نیستند و مستقل از خواست ما به طور واقعیت وجود دارند. ماکس شلر که متفکری دینی بود، قویا به عینی بودن ارزش ها باور داشت و وجود آنها را وابسته به سوژه نمی دانست و به روشنی می گفت حس ما از ارزش ها مثل حس ما از رنگ هاست.

از آنجا که نیازهای انسان عینیت دارند ارزش هم که برآورده شدن آنها برای او دارد امری است عینی و موقوف به برداشت و تلقی او نیست. در اینجا باید افزود که نیازها گاهی ذهنی هستند و واژه «خواست» همین جنبه ذهنی نیاز را بیان می کند. خواست، آگاهی از نیاز است یا بهتر بگوییم، احساس نیاز است. اما خواست نیز گرچه در ذهن جای دارد صرفاً ذهنی نیست. هر چند خواست و نیاز گاهی یکی نیستند یعنی چه بسا کسی به طور عینی و واقعی به چیزی نیاز دارد، اما به طور ذهنی آن را نمی خواهد (مثل بچه ای که حاضر نیست دو بخورد) یا برعکس به چیزی واقعا نیاز ندارد، اما به طور ذهنی آن را می خواهد (مثل اعتیاد).

تقسیم بندی جان دیویی بین آنچه «ارزشمند است» و آنچه «با ارزش شمرده می شود» همین جا قابل طرح است. در اینگونه موارد برای آنچه ارزش عینی دارد ذهن ارزش قائل نمی شویم بایر عکس، اما حتی اینگونه خواست ها هم در واقع ذهنی نیستند، بلکه درست تر آن است که بگوییم معقول نیستند. معتاد به راستی به موادمعذر نیاز دارد چرا که خود را در موقیعی قرار داده که بدان محتاج است. نیاز نامعقول و ظاهر آذهنی او نیز یک واقعیت عینی جهان است و خلاصه هر آنچه نیازی را برآورد، خواه این نیاز ذهنی باشد یا عینی، واقعی باشد یا خیالی، معقول باشد یا نامعقول، ارزش عینی دارد؛ یعنی ارزش داشتن آن موقوف به درک شدن این ارزش نیست.

ارزش اخلاقی

اگر ارزش از آن چیزهایی است که به نوعی نیازی یا خواسته ای از ما را برآورده می سازند، ارزش های اخلاقی کدام نیاز ما را برمی آورند؟ اگر به درستی دقت کنیم در می یابیم که با رعایت اخلاق در واقع از برخی نیازها و خواست های خود چشمپوشی می کنیم تا به جای آنها نیازی یا خواست نوع خود و دیگران را برآورده سازیم. پس رضایت ناشی از برآورده شدن نیاز نوع خویش یا ناشی از رعایت اخلاق را جانشین رضایت شخصی می کنیم. اخلاق فقط هنگامی مطرح است که شخص به جای نیاز و خواست خود، نیاز و خواست نوع خود را در نظر دارد؛ ارزش های اخلاقی به دلیل برآورده کردن نیازها و خواست های نوع انسانی ارزش هستند. در اخلاق همیشه دیگری و دیگران مطرح هستند.

تعمیم ارزش

آنچه خوب و باارزش و وصف می شود اغلب فقط برای بخشی از کسان چنین است و فقط اقلیتی از داورهای ارزشی هستند که می توانند مدعی عمومیت و مقبولیت عام باشند یعنی آنچه برای نوع انسان به طور کلی و در هر شرایط خوب و باارزش است. حتی در احکام اخلاقی هم چنین است و بخش محدودی از اخلاق می تواند مدعی اعتبار عام برای همه بشریت و در همه شرایط باشد. به علت همین عمومیت نداشتن داورهای ارزشی

است که اغلب آن را از مجموعه توصیف ها کنار می گذاریم، چرا که داورهای ارزشی ما بستگی به این دارد که از کدام موضع و از دیدگاه نیازها و خواست های چه کسی نگاه کنیم، آنچه از یک موضع و دیدگاه خوب است از دیدگاه و موضع دیگر ممکن است خوب نباشد و در هر دو مورد هم این یک واقعیت عینی باشد. اینجاست که به یاد شعر سعدی می افتیم:

آب در کشتی بلای کشتی است

آب در بیرون کشتی پستی است

کتاب هیلری پاتنم می گوید نشان دهد که نظر هواداران افراطی دوگانگی واقعیت / ارزش از آغاز متکی بر استدلال های نامحکم و دوشاخه کردن های افراق آمیز بوده است و به قول خودش این استدلال های نامحکم در قرن بیستم پیامدهای مهمی در «جهان واقع» داشته اند.

در این کتاب پاتنم تاریخچه این دو شاخگی را از هیوم تا امروز بررسی کرده و آثار مشخص آن را به ویژه در علم اقتصاد نشان داده است، زیرا علم اقتصاد یک علم خط مبثی است و دقیقاً پرسشی که این کتاب به آن می پردازد، یعنی این پرسش که آیا دوباره «هدف ها» یا به عبارت دیگر ارزش ها می توان یا نمی توان بحث عقلی کرد، دهه های بسیاری در علم اقتصاد موضوع بحث داغ بوده است.

سه فصل نخست این کتاب که در سال ۲۰۰۰ در مدرس حقوق دانشگاه نوت وسترن توسط هیلاری ایراد شده، دعوت وی علیه دوگانگی ارزش - واقعیت از جنبه تاریخی است و از همین جنبه اهمیت آن را برای علم اقتصاد توضیح می دهد. در نخستین فصل درباره این پدیده بحث می کند که چگونه فیلسوفان آنچه را تمایزهایی بی ضرر می نماید در زمینه ای عام تر به صورت دوگانگی های مطلق اعتلا می بخشند. به ویژه نشان می دهد چگونه فکر دوگانگی مطلق بین «واقعیت ها» و «ارزش ها» از آغاز متکی به دوگانگی دیگری بود که برای بیشتر غیر فیلسوفان ناآشناست و آن دوگانگی احکام «تحلیلی» و «ترکیبی» است.

بخش دوم با فصلی آغاز می شود که پسگفتار طبیعی درس های رنزال است و دست و پنجه نرم کردن های اولیه من با قضیه واقعیت - ارزش را توصیف می کند. در بقیه این بخش تعدادی از رساله های اخیر پاتنم گرد آمده اند که استدلال های بخش یک را در راستاهای مختلف تکمیل می کنند. فصل پنج حاوی انتقادی از مفروض های «نظریه انتخاب عقلانی» است که بخش عمده ای از علم اقتصاد قرن بیستم متکی به آن است.

فصل شش و هفت به مسائل مربوط به مبانی اخلاق می پردازد. فصل شش به این می پردازد که اگر کسی این فرض را رد کند که یک قلمروی «افلاطونی» ویژه «خاصه های اخلاقی» وجود دارد چگونه می توان از اعتقاد به عینیت داورهای اخلاقی دفاع کرد.

در فصل هفت موضع هابرماس در ایجاد تمایز قاطع بین «هنجارهای» فرآیند اخلاقی و ارزش ها و ادعای وی در عینی بودن هنجارها را بررسی می کند. پاتنم در اینجا استدلال می کند که به هر حال چاره ای جز مواجهه با یک دوگانگی ناپذیر وجود ندارد و در واقع عینیت که هابرماس برای هنجارها قائل می شود، مفروض به دستکم بخشی از ارزش هاست.

در فصل دو به این سن پاتنم از این نظر که علم خود مفروض به ارزش هاست، دفاع می کند و استدلال می کند که ارزش های معرفتی (انسجام، سادگی و امثال آن) نیز ارزش هستند و از حیث عینیت سونشین همان قایقی هستند که ارزش های اخلاقی در آنند.

فصل هشت، آخرین فصل، این استدلال را با نگریستن به فلسفه علم قرن بیستم و تاریخچه اسفناک کوشش آن برای طفره از این قضیه قوت می بخشد.

در مطالعه این کتاب چیزهای گوناگونی به شما کمک می‌کند: اندیشه‌های اصلی هر دیدگاه در کادری جداگانه نوشته شده است. الفاظ و مفاهیم فنی با حروف پررنگ نوشته شده‌اند، در پایان هر فصل خلاصه آن فصل آمده است، به علاوه پرسش‌هایی درباره متن و کتابهایی که برای مطالعه بیشتر پیشنهاد شده‌اند. دانشجویانی که از این ابزارها استفاده می‌کنند آسان‌تر خواهند توانست پیچیدگی‌های فلسفه اخلاق را دریابند. بنابراین، با آنکه مخاطب این کتاب دانشجویان هستند اما زبان غیر فنی کتاب سبب شده که کتاب برای طیف وسیعی از خوانندگان قابل فهم باشد.

کتاب مشتمل بر ۱۲ فصل است: نسبی‌نگری فرهنگی، شخصی‌انگاری، فرا طبیعت‌گرایی، شهودباوری، عاطفه‌گرایی، توصیه‌گرایی، سازواری، قاعده‌زین، عقلانیت اخلاقی، پیامدگرایی، ناپایامدگرایی و فصل تلفیقی.

فصول ۱ تا ۳ به سه دیدگاهی می‌پردازد که در میان توده مردم رایج است و می‌گویند که بنای اخلاق بر پایه قراردادهای اجتماعی، احساسات شخصی یا خواست و اراده الهی استوار است.

فصول ۴ تا ۶ به سه دیدگاهی می‌پردازد که در میان فیلسوفان رواج دارد و می‌گویند که بنای اخلاق بر پایه حقایق بدیهی، بانک و فریاد عاطفی، یا اوامر عقلی استوار است.

فصول ۷ تا ۹ رویکردی عملی را نسبت به عقلانیت اخلاقی نشان می‌دهد که تأکیدش بر سازواری و قاعده‌زین است.

فصول ۱۰ تا ۱۲ درباره اخلاق هنجاری است، و در نتیجه درباره اصولی بحث می‌کند که در این باره‌اند که چگونه باید زندگی کنیم.

باری، به جرات می‌توان گفت که با خواندن این کتاب می‌توانید در پاسخ به این سوال که چرا به فلسفه اخلاق می‌پردازیم، بگویید: اول اینکه، فلسفه اخلاق می‌تواند اندیشه ما را درباره مسایل و پژوهش‌های بنیادین زندگی تعمیق ببخشد. دوم اینکه، فلسفه اخلاق به ما کمک می‌کند که درباره اخلاقیات بهتری فکر کنیم. و سومین هدف فلسفه اخلاق این است که فرایندهای کلی تفکر ما را دقیق کند.

۳. باید به پدیدآورندگان این اثر گرانقدر تبریک گفت: نویسندگان دانشور، مترجم کاردان، ویراستار فرهیخته، بصیر و دقیق‌النظر که بی‌شک فارسی‌زبانان و علی‌الخصوص علاقه‌مندان فلسفه و الهیات بسیار و امثال راهنمایی‌های او هستند و همچنین ناشر نوپا اما علاقه‌مند و پاکیزه کار که به عنوان اولین گام اثری درخور توجه به علاقه‌مندان عرضه کرده است و بنا دارد مجموعه گرانقدر «درآمدهای جدید راتلج به فلسفه» را که به دست توانمند اندیشمندان بزرگی نوشته شده، ترجمه و منتشر کند.

نکته آخر اینکه، نویسندگان امید برده خوانندگان به این مسئله که یکی از مسایل محوری زندگی بشر است بیندیشند که: «چگونه می‌توانیم باورهای اخلاقی‌ای داشته باشیم که با عقلاانه‌ترین و عقلانی‌ترین شیوه به دست آمده باشد؟»

و گروه‌های کوچک‌تر الزامهای اخلاق بر افراد، دست کم اولاً و بالذات، خارجی است؛ حتی اگر افراد، سخنگوی این الزامها شوند، چنان که معمولاً از طریق فرایند به اصطلاح «درونی شدن» تا حدی چنین می‌شود، با این حال این الزامها صرفاً متعلق به آنها نیست و فقط متوجه آنها نمی‌شود. اگر افراد با الزامهای اجتماعی صرفاً موافق هم نباشند، باید همان‌طور که سقراط فکر می‌کرد، از دیدگاه اخلاقی‌ای که در نهاد آن نهفته است به آن الزامها پایبند باشند. می‌توانیم، مانند بسیاری از مردم، جامعه را موجودی ببینیم که دارای بعدی فوق طبیعی است و گویا دارای قانونگذاری الهی است؛ اما حتی در این صورت هم، این سرشت اجتماعی را به اخلاق نسبت می‌دهیم.

پس اگر از ما بپرسند دانش اخلاق چیست، پیراه نیست اگر بگوییم چیزی نیست جز بررسی اخلاقیات، با این که فلسفه اخلاق نمی‌تواند به شما وعده دهد که مسائل اخلاقی‌تان را حل و فصل می‌کند، در خصوص مساعی معطوف به حل آن مسائل و در تاملات ناظر بر آنچه مقوم هدایت‌بخشانه زندگی است قادر است به شما دست یاری بدهد. و آیا عملاً چیزی پیدامی‌شود که از این مهمتر باشد؟

۴. حال، «درآمدی جدید به فلسفه اخلاق» دربردارنده چه ویژگی‌هایی است که تامل‌کارسن، استاد دانشگاه لایولا شیکاگو، درباره آن می‌نویسد: کتابی که در انسجام و باریکی بینی بی‌سابقه است. بهترین و مهم‌ترین درسنامه‌ای که من تاکنون درباره موضوعات بنیادی فلسفه اخلاق دیده‌ام، بهتر است این بحث را زبان نویسنده بخوانیم: این کتاب پیرامون موضوعات و مباحثی است که در فلسفه اخلاق معاصر مطرح شده است؛ و بسیاری از دیدگاه‌های اساسی‌ای را در بر می‌گیرد که به فراخلاق و اخلاق هنجاری مربوط است. هم از این رو است که می‌پرسد: «عقلانه‌ترین و عقلانی‌ترین شیوه تفکر درباره موضوعات اخلاقی چیست؟ من این موضوع را محور مسایل فلسفه اخلاق تلقی می‌کنم.»

اما باید دید شیوه کار گنسلر چگونه است. در ابتدای هر فصل از زبان دانشجویی فرضی که نماینده دیدگاهی اخلاقی است دفاعی روشن و قوی از آن دیدگاه می‌بینیم که اغلب بسیار هم قابل قبول است. به این شیوه از خواننده می‌خواهد که آن دیدگاه را جدی بگیرد و براساس ضوابط خودش آن را فهم کند. بعد از آن نوبت به اشکالات و ایرادات می‌رسد. پس می‌توان گفت جهد اصلی نویسنده ترغیب کردن خواننده به تفکر انتقادی است.

در ستاره فلسفه اخلاق

- درآمدی جدید به فلسفه اخلاق
- مری جی. گنسلر
- ترجمه: حمیده بحرینی
- ویراستار: مصطفی ملکیان
- ناشر: آسمان خیال، نقد قلم
- چاپ اول: ۱۳۸۵
- ۱۶۵۰ نسخه
- ۳۵۰ صفحه
- ۴۰۰۰ تومان



۱. Ethics: شاخه‌ای از فلسفه است Ethics: فلسفه اخلاق یا تفکر فلسفی درباره اخلاق، مسایل اخلاقی، و احکام اخلاقی است. فلسفه اخلاق هنگامی پدیدار می‌شود که همچون سقراط، از مرحله‌ای که در آن به وسیله قواعد سنتی اداره می‌شویم، و حتی از مرحله‌ای که قواعد در آن به نحوی درونی شده‌اند که می‌توان گفت هدایت شده درون هستیم، به سوی مرحله‌ای گذر کنیم که در آن مستقلاً

و با مفاهیم دقیق و کلی بیندیشیم (همان‌طور که یونانیان در زمان سقراط شروع کرده بودند) و به عنوان عاملان اخلاقی به نوعی خودمختاری دست یابیم. عموماً فلسفه اخلاق را فلسفه‌ای توصیف می‌کنند که با اخلاق و مسایل و احکام آن، یا با مسایل و احکام اخلاقی سرو کار دارد، اما باید توجه داشت که واژه Ethics همواره برای این شاخه از فلسفه به کار نمی‌رود. برخی اوقات صرفاً لفظ دیگری است برای اخلاق، و گاهی برای اشاره به نظام اخلاقی یا نظریه هنجاری یک فرد یا یک گروه.

باری، اخلاق، دست کم به یک لحاظ، امری است اجتماعی و تنها کشف یا جعل فرد برای راهنمایی خودش نیست. اخلاق مانند زبان، کشور یا مذهب شخص، قبل از او وجود دارد که فرد در آن داخل شده و کمابیش در آن سهیم می‌گردد و پس از فرد نیز به وجودش ادامه خواهد داد. افزون بر این، اجتماعی بودن اخلاق صرفاً به این معنا نیست که نظامی حاکم بر ارتباطات افراد باشد. چنین نظامی می‌تواند کاملاً ساخته و پرداخته خود فرد باشد؛ همان‌طور که بعضی از اجزای نظام عملی شخص در ارتباط با دیگران، تقریباً به‌طور اجتناب‌ناپذیری این چنین است.

به هر تقدیر، اخلاق ابزاری در دست جامعه، به عنوان یک کل، است برای ارشاد و راهنمایی افراد

بال های گشوده جغد فلسفه

- جغد میثروا: فلسفه به روایت فیلسوفان
- چارلز جی. بوتنچر، اس. جک اودل
- ترجمه: مسعود علیا
- ناشر: ققنوس
- چاپ اول: ۱۳۸۵
- ۱۶۵۰ نسخه
- ۳۸۴ صفحه
- ۳۷۰۰ تومان



کتاب «جغد میثروا» با طرح این پرسش که فلسفه چیست؟ و فلاسفه با چه مسائلی سروکار دارند؟ پاسخ‌ها و آرای متفکرانی نظیر کارل پوپر، سیدنی هوک، گابریل مارسل، فردریک کاپلستون و هربرت مارکوزه را در زمینه چستی فلسفه مطرح می‌سازد. متفکرانی که خود سر در کار فلسفه ورزی داشته‌اند و هر کدام از منظر خویش و بر پایه مبادی سلوک فلسفی خاص خود، «روایتی» از این شاخه معرفت به

دست داده‌اند. تعلق آنها به سنت‌های کمابیش متنوع فلسفی مجاللی فراهم کرده است تا تنوع آرای فلاسفه در باب «فلسفه» روشن‌تر باز شود.

این پرسش که «فلسفه چیست؟» به طور قطع برای آن کسانی در جمع ما که به عنوان فلاسفه ورز، آموزگار یا دانشجو درگیر مشغله‌های فلسفی هستند، طنین آشنایی دارد. غالباً این سؤال در آن اوضاع و احوال متعارفی پیش می‌آید که پرس و جوها درباره مشغله و کار ما بخشی از حرف‌ها و سؤالات عادی‌ای هستند که باب صحبت را می‌گشایند. ابتدا از ما می‌پرسند: «شغل شما چیست؟» جواب می‌دهیم: «من فیلسوفم»، «معلم فلسفم» یا «دانشجوی فلسفم». آن وقت، گویا به ناگزیر، با سؤال دشواری مواجه می‌شویم که بعد از سؤال اول می‌آید: «فلسفه چیست؟» پرسشی که از ما می‌خواهد زمینه مطالعاتی خود را شرح دهیم، تعریف کنیم یا به نحوی از انحا توصیف کنیم.

جالب است که فی‌المثل، جماعت نانو، آموزگاران حقوق و دانشجویان فیزیک معمولاً ناگزیر نیستند در معرض این رشته سؤال‌ها قرار بگیرند؛ زیرا جواب آنها به سؤال اول «ناتوا هستم»، «معلم حقوقم» یا «دانشجوی فیزیکم» برای ارضای علاقه سؤال‌کننده کافی به نظر می‌رسد. ظاهراً آنها به صرف نام بردن از کارشان راهی دراز را تا شناخت و تشخیص اسامی مشغله‌هایی که درگیر آن هستند طی می‌کنند و راه باز می‌شود تا صحبت به موضوع هوا، مسابقات ورزشی

یا اخبار روز کشیده شود. اما به ندرت پیش می‌آید که آن کسانی که درگیر فلسفه‌اند به راحتی از شر این سؤال خلاص شوند.

این سؤال‌ها و جواب‌ها ممکن است در میهمانی، دیدار یا خانواده و دوستان در روزهای تعطیل یا در دیدار و برخوردی تصادفی در اتوبوس روی بدهد. ولی امکان دارد که فلسفه حرفه‌ای در گفت و گوها و بحث‌هایشان با هم‌تایان دانشگاهی خود در سایر رشته‌ها با همین سؤالات روبرو شوند. «من هیچ وقت دقیقاً متوجه نشده‌ام که شما فیلسوف‌ها سروکارتان با چیست. ممکن است درباره‌اش توضیح بدهید؟» این خواسته‌ای نامعمول نیست و چه بسا همکاران شخص در رشته‌های مهندسی، شیمی، ریاضیات یا زبان‌های باستانی آن را طرح کنند. حتی آن‌هایی که یکی، دو درس در فلسفه گذرانده‌اند چه بسا

اظهارنظر کنند که «من وقتی دانشجوی لیسانس بودم درسی در رشته شما گذرانده‌ام. ولی هیچ وقت واقعا سر در نیاردم که فلسفه با چه چیز سروکار دارد. ممکن است برایتان بگویید؟»

نقد فلسفه

فلسفه در این روزگار، شاید بیش از هر رشته دیگری، به شدت آماج این انتقاد قرار گرفته است و به مسائل و مشکلات انسانی ارتباط ندارد؛ اینکه فلاسفه رشته

خود را متوجه شرحه شرحه کرده‌اند و به صورت سلسله‌ای از مسائل فنی درآورده‌اند که دخلی به مسائل بحران انسانی روزگار ندارند و ظاهراً حتی میان خود این مسائل هم ارتباطی نیست.

دلیل می‌آورند که فلاسفه به صورت جرگه‌ای عزت‌گزیده از حرفه‌ای‌های نخبه درآمده‌اند که عامدانه از مسوولیت‌های تصمیم‌گیری مقرون به دلواپسی و اضطراب و مشورت دادن در خصوص موضوعات مربوط به سیاست عمومی و نیز از کار فوری و فوری برنامه‌ریزی و مشارکت در اعمال در جهت مقاصد انسانی و اجتماعی غفلت می‌کنند.

همچنین، احتجاج می‌کنند که فلاسفه امروز با اختیارات کردن این موضوع نابلند ماهیت و مقاصد حقیقی زمینه مطالعاتی خود را تعریف کرده‌اند. بی‌شکلی عام‌تر، جهت می‌آورند که فی‌الواقع، نتایجی که قاطبه فلاسفه بر سر آنها اجماع دارند از چند مورد تجاوز نمی‌کند و دستاورد ثبت شده فلاسفه نه فقط عوام را دلسرد می‌کند، بلکه ماهیه دلسردی برخی از استادان و دانشجویان آن است، برخی از آن استادان

و دانشجویانی که بهتر از سایرین تعلیم دیده‌اند و بیش از دیگران فکر و ذکرشان فلسفه است. این منتقدان در ادامه می‌گویند که به همین دلایل، مشاهده می‌کنیم که بعضی از مستعدترین افراد اهل فلسفه، مرتباً به کام دلسردی از زمینه مطالعاتی خود و نومیدی از

هم‌تایانشان فرو می‌روند. نتیجه این وضع و حال این است که استعدادها غالباً برای همیشه در محراب رشته‌ای قربانی می‌شوند که همواره تصور کرده‌اند ارزش آن را دارد که مشتاق‌ترین و جدی‌ترین متفکران ما خود را وقف آن کنند.

لذات فلسفه

مطالعه فلسفه را باید به دلایل بسیاری توصیه کرد که ربطی به موضوع مختار فرد در خصوص مسوولیت فیلسوف برای پرداختن به مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد.

فلسفه می‌تواند به ما در ساختن و پرداختن آرا و دیدگاه‌های بدیل و متفاوتی یاری دهد که در غیر این صورت چه بسا به مخاطرمان خطور نمی‌کرد. به طور مثال، هیچ کس نیست که آثار سارتر و نیز سایر نویسندگان اگزیستانسیالیست را خوانده باشد و لاجرم تصدیق نکند که اگر سارتر در قول به اینکه خدا وجود ندارد و بنابراین نمی‌تواند تعیین کند که چه چیز را باید درست یا نادرست، خوب یا بد، دانست بر صواب باشد. آنگاه توجه باورهای خویش درباره این مسائل اخلاقی بنیادی کاری به غایت دشوار است. این قسم آگاهی غالباً باعث می‌شود که شخص نظریه‌های اخلاقی الحادی گوناگون را به تفصیل فراوان محل بررسی قرار دهد به این امید که بنیادهایی عینی برای درست و نادرست پیدا شود.

سواً این، هرکس که آثار فلاسفه‌ای همچون لایب نیتس، اسپینوزا، هگل و مک تاگارت را به جد و از سر دقت نظر می‌خواند به احتمال زیاد از طرز نگرش ایشان به عالم بهره می‌برد. خواه نگرش این فلاسفه به عالم یا نحوه دریافت ایشان از آن را بپذیریم خواه نپذیریم، باز به قابلیتی که این انسان‌های متفکر برای خلق نگرش‌های بدیل و متفاوت نسبت به عالم دارند واقف می‌شویم و این وقوف ممکن است به رویکردی خلاقانه‌تر نسبت به موضوعاتی بینجامد که نزدیک به دغدغه‌های اصلی و فعلی خود شخص است. این قسم فلاسفه، نظیر شاعران، نقاشان، پیکرتراشان و آهنگ‌سازان، عموماً از این قابلیت بهره دارند که زندگی ما را غنی سازند از این طریق که طیف گسترده‌ای از شقوق بدیل و امکانات ناشناخته را به ما نشان می‌دهند.

مطالعه فلسفه از این جهت هم به ما کمک می‌کند که قابلیت‌هایمان را در تشخیص ابهام‌هایی که در زبان متعارف رخ می‌دهند و تفکر ما را متاثر می‌سازند، تقویت می‌کند. کسی که محض نمونه، آثار فلاسفه‌ای چون راسل، مور، آستین یا ویتگنشتاین را خوانده باشد، چاره‌ای ندارد جز آنکه به وجود ابهام‌هایی در تفکر دیگران و همین‌طور در تفکر خویش اذعان کند.

فواید فلسفه تا حد زیادی همان فواید پژوهش عقلانی و نظری است. در واقع شماری از متفکران به تأکید می‌گویند با اینکه در فلسفه نتایجی وجود ندارد که قاطبه فلاسفه بر سر آنها اتفاق نظر داشته باشند اساساً از آن روست که فلسفه تا بخواهی پژوهشی نظری بوده است. به قول جی. ا. ارمسن: «هرگاه در درون هر حیطه فلسفه، روش یا روالی قطعی و مسلم و شیوه مورد وفاتی در آزمودن فرضیه‌ها پیدا می‌کنیم، دیگر آن حیطه را فلسفه نمی‌نامیم. بدین قرار فلسفه‌ها در تقسیم‌بندی شده همه علوم است.»